

## ایمان و عقلانیت



دو، می‌توانند در يك ایمان معقول و قابل جمع و وحدت باشند؟

اگر سؤال دومی، ممکن است، یعنی يك نوع وحدتی میان ایمان و عقلانیت وجود دارد، آیا عناصر و اجزای عقلانیت و ایمان چیستند و چگونه با همدیگر ارتباط دارند؟

به طور واضح، اگر معنی و مفهوم ایمان از راه‌های عادی غیر قابل درک و شناخت باشد، نتیجه این می‌شود که ایمان و عقلانیت، همدیگر را طرد می‌کنند و با هم، قابل جمع و وحدت نیستند. اما اگر ایمان حوزه احساس و ادراک وجود مطلق و بی‌نهایت (خداوند) باشد و چنین تفسیر شود، آن وقت، هیچ گونه تضادی میان ایمان و عقلانیت وجود

در فصل‌های پیشین درباره سمبل‌های مذهبی و دلالت و اشارات آنها و همین‌طور در مورد تجلی ایمان و اشکال و نموده‌های آن، بحث و بررسی شد. این مباحث و بررسی‌ها تلویحاً دلالت دارند که سمبلها و اشکال ایمان، چقدر و چه مقدار به حقیقت ایمان اشاره دارند، لذا شایسته است که در اینجا به این سؤال پردازیم که حقیقت ایمان چیست و رابطه آن با عقلانیت چه می‌باشد؟

طبیعی‌ترین راه، برای این مسأله، این است که ما، ایمان را با عقلانیت مقابله و مقایسه نماییم و از خود پرسیم که آیا به راستی، ایمان و عقلانیت چه رابطه‌ای دارند؟ آیا آنها، همدیگر را طرد می‌کنند و یا این که این

ایمان به کار می‌رود؟ یعنی معنای عقل در قلمرو ایمان چیست؟

آیةعقل، چنان که امروزه در همه محاورات خود به کار می‌بریم، همان مفهومی است که در روش علمی-Scientific Method یا محدودیت منطقی و نتیجه‌گیری‌های od آماری و فنی است؟ آیا عقل همان عقل Reason است که در همه موارد علمی به کار می‌رود؟! و یا عقل که در روش متعارف اندیشه غربی نیز به کار می‌رود، به هر چیز معنی‌دار، دارای اصول و هدفدار (در مقابل پوچ و بیهوده) اطلاق می‌شود؟

اگر معنی نخست، منظور باشد، عقل، ابزاری است برای شناختن و کنترل واقعیت و ایمان، وسیله‌ای است برای راهیابی به این که این شناسایی، چگونه آزموده شود؟

البته، ممکن است کسی همین عقل را، عقل ابزاری و تکنیکی تلقی کند که تنها روش و راه را نشان می‌دهد نه نتایج و پی‌آمدها را. عقل، به این معنی (ابزاری) با زندگی روزمره هر انسانی، سر و کار دارد و نیرویی است که تمدن مادی عصر ما را رقم می‌زند.

اما، در مفهوم دوم، (معنی دار و هدفدار بودن) عقل با انسانیت انسان تشخیص می‌یابد و معنی پیدا می‌کند و در مقایسه با دیگر

نخواهد داشت؟! اما، پر واضح است که این پاسخ هرگز کافی نیست، زیرا حیات معنوی انسان يك كل و واحد بیش نیست و این طور نیست که در قلمرو حیات معنوی و روحی، به مانند جهان مادی، عنصری و جزئی در کنار جزئی و عنصری دیگر، قرار بگیرد و با همدیگر ترکیب یابند.

همه عناصر معنوی و روحی و مذهبی انسان، علی‌رغم ویژگیهای یقینی هر يك از آنها، در همدیگر عجین شده و كلاً يك چیز واحد می‌باشند. قطعاً، این حقیقت، در مورد ایمان و عقلانیت نیز صادق است. عقل و ایمان دو چیز نیستند که با همدیگر ترکیب یافته باشند، بلکه هر دوی آنها، يك چیز بیش نیست.

از این جهت، این، کافی نیست که بگوییم: حوزه احساس وجود مطلق (خداوند) منافاتی با ساختار عقلانی ذهن انسانی، ندارد و عقل و ایمان، يك چیز است، و باید انسان دیندار، روابط واقعی این دو را نشان دهد که چگونه آن دو، در کنار یکدیگر قرار گرفته و با همدیگر عجین شده‌اند.

### معنای عقل چیست؟

در اینجا، این سؤال مطرح می‌شود که چه احساس و معنایی، واژه عقل در مقابل

ابزاری و وسیله تکنیکی.

### وحدت عقل و ایمان

عقل، پیش شرط ایمان است و ایمان، عملی است که عقل را به طور جذبه‌ای و اشراق آمیز به ماورای خودش می‌رساند. این مرحله، نقطه مقابل درهم آمیختگی و وحدت عقل و ایمان است.

عقل انسان محدود است و در قلمرو محدود، در رابطه با جهان و انسان، فعالیت دارد. همه فعالیت‌های فرهنگی، آنجا که انسان، جهان خود را می‌بیند و دنیای خود را شکل می‌دهد، با این عقل محدود، ارتباط دارد، در نتیجه آنجا، جایگاه میل به بی‌نهایت و وجود مطلق نیست.

اما، عقل، تنها در محدوده خود نمی‌گنجد، بلکه فراتر از آن اوج می‌گیرد و

موجودات، چیزی است که انسان را از دیگر جانداران و اشیاء متمایز می‌سازد. پایه و ریشه زبان، آزادی و آفرینندگی انسان است. این عقل، منشأ تحقیق و علم آموزی، تجربه هنر و آفرینندگی و به واقعیت رساندن دستورات اخلاقی انسان است و خلاصه آدمی را برای زندگی خصوصی خود و مشارکت در اجتماع، آماده می‌سازد اگر، ایمان متضاد و مخالف عقل باشد، در واقع، با انسانیت او مخالف است و به غیر انسانی کردن آدمی منجر خواهد شد (Dehumanizing man) این پی‌آمد، به طور نظری و عملی، در همه سیستمها و قدرتهای سیاسی و مذهبی، حتمی است. «ایمانی که عقل را نابود کند، خود را و انسانیت انسان را نابود می‌کند».

مجزّد این که انسان يك وجود و هستی است، دارای يك ساختار عقلانی است و می‌تواند احساس بی‌نهایت را داشته باشد. این احساس وجود مطلق و بی‌نهایت را تشخیص دهد و دستورهای مطلق اوامر اخلاقی را بفهمد، خلاصه از حضور امر قدسی، در وجود خود، آگاه باشد.

همه این مطالب، آن وقت ارزشمند است که معنای دوم عقل (معنی دار بودن) پیش فرض باشد. عقل به معنی ساختار معنی دار بودن ذهن انسان و واقعیت آدمی، نه عقل، به معنی

**همه عناصر معنوی و روحی و مذهبی انسان، علی‌رغم ویژگیهای یقینی هر يك از آنها، بر همدیگر معین شده و كلاً يك چیز واحد می‌باشند.**

می‌رساند، راه ایمان به خداوند است. ایمانی که خالی از نور خداوند باشد، ایمان شیطانی و راه تبهکاری است. این صحنه دوم، تنها یک گذرگاه است. زیرا در حیات روحانی و زندگی معنوی، هیچ نقطه خالی وجود ندارد چنانچه طبیعت نیز، چنین است. اگر خدا نباشد، شیطان است.

[به تعبیر قرآن کریم: لازمه ی ایمان به

خداوند، کفر به طاغوت است و آن، همان معنی چنگ زدن به ریسمان الهی است و گزنه خسارت و تباهی خواهد بود. ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ (سوره بقره آیه الکرسی)]. عقل، پیش شرط ایمان است و ایمان مکمل و متمم عقل «ایمان» به عنوان قلمرو بی‌نهایت و حضور امر قدسی، همان عقل است که در حال جذب و اشراق است. آنجاست که هیچ تضادی میان عقل و ایمان در میان نیست. آنها یک چیزند که در همدیگر عجین شده‌اند.

### پرسشهای علم کلام

در اینجا علم کلام Theology پرسشهای متعددی را مطرح می‌سازد و بیان می‌کند. علم کلام می‌پرسد: آیا طبیعت ایمان، زیر شرایط و اوضاع تجربه انسانی، تخریب نمی‌شود؟

احیاناً، حتی بالاتر از آن ارتقا می‌یابد. انسان، احساس و تجربه می‌کند که یک نوع تعقل به بی‌نهایت دارد. این بی‌نهایت نه بخشی از وجود انسان است، و نه چیزی است که در حیطة قدرت او می‌باشد.

این بی‌نهایت باید به انسان اشراق داشته باشد. اگر چنین امری صورت گیرد، قطعاً این یک گرایش بی‌نهایتی است.

انسان محدود است و عقل انسان، در جهان محدود فعالیت دارد، اما در عین حال، انسان از استعداد و پتانسیل بی‌نهایتی برخوردار است، این آگاهی از بی‌نهایت، همان میل به وجود مطلق به صورت ایمان ظهور می‌یابد. اگر عقل مورد توجه بی‌نهایت و خداوند قرار گیرد، عقل از محدوده خود فراتر می‌رود و اوج می‌گیرد و هرگز عقلانیت خود و محدوده خود را از دست نمی‌دهد.

عقل آنگاه تکمیل می‌شود که از محدوده خود فراتر رود و حضور امر قدسی و خداوند را تجربه کرده و درک نماید. بدون چنین تجربه‌ای، عقل، خودش گنجایش محدود خود را از دست می‌دهد و در نتیجه، با گنجایش غیر عقلانی و شیطانی پر می‌شود و این همان پرتگاه و نقطه نابودی عقل است.

راهی که عقل آدمی را به خداوند

می‌توانیم به این پرسشها پاسخ دهیم و آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

### در شعاع وحی نفسانی

تحت، يك نکته ضرورت دارد که یادآوری شود. انسان يك موجودی است که می‌تواند از طبیعت اصلی خود بیگانه شود، در نتیجه، به کارگیری عقل و ایمان او، نه آن چنان است که ضرورتاً هستند یا باید باشند.

این از خود بیگانگی آدمی را به سوی تضاد واقعی میان به کارگیری غلط عقل و ایمان شرك آلود، رهنمون می‌شود. تنها راه حل این معضل، با در نظر گرفتن عقل صحیح و ایمان درست، آن است که بدون پذیرش يك اصلاح اصلی و واقعی در زندگی حقیقی در شرایط وجود انسانی میسر نیست.

پی‌آمد این اصلاح این است که انحراف ایمان و عقل در ذات خود و روابطشان با یکدیگر بایستی در تحت اشراق و پرتو يك امر واقعی قرار گیرد. تجربه‌ای که این انحراف را اصلاح می‌کند اشراق و پرتو افشانی يك تجربه وحیانی است.

### مفهوم واژه وحی

اصولاً واژه وحی بسیار اشتباهی و غلط

چنانچه در مثال پیشین یادآور شدیم، آنجا که عوامل مخرب اهریمنی و شیطانی بر انسان چیره شده و تسلط یابند؛ آیا طبیعت عقل با خود بیگانگی انسان تحریف نمی‌شود؟

سرانجام، اگر وحدت عقل و ایمان و حقیقت آنها، با چیزی که مذهب آن را «وحی» می‌نامد، بازسازی نشود، در این صورت، اگر عقل در جایگاه انحرافی خود، خود را موظف نداند که باید در پرتو وحی قرار گیرد و گنجایش دریافت آن را داشته باشد، آنگاه سرنوشت واقعی ایمان چه خواهد بود؟!

اینها، سؤالاتی است که علم کلام، مطرح می‌کند و دقیقاً موضوع علم کلام، همین سؤالات است، گرچه کتاب و مقالات حاضر گنجایش آن را ندارد که به همه این پرسشها پاسخ داده شود، اما در چند فراز اساسی،

عقل، پیش شرط

ایمان است و ایمان،

عملی است که عقل را به

طور جذبه‌ای و اشراق

آمیز به ماورای خودش

می‌رساند. این مرحله،

نقطه مقابل درهم

آمیختگی و وحدت عقل و

ایمان است.

هر کجا که چنین تجربه وحیانی رخ دهد و پدید آید، ایمان و عقل، هر دو، تازه شده و احیا می‌گردد و تضادهای درونی، حل گردیده و از خود بیگانگی به خودسازی تبدیل

استعمال می‌شود که حتی مشکل است آن را به کار ببریم. امروزه فهم این واژه مشکلتر از فهم واژه عقل شده است.

وحی، در فهم و ادراک عمومی به يك علم و اطلاع ماورای طبیعی

در مورد موضوعات آسمانی که به پیامبران و رسولان داده شده است، اطلاق می‌شود که به وسیله امین وحی به نویسندگان کتاب مقدس یا قرآن کریم و یا دیگر کتابهای

راهی که عقل آدمی را به خداوند می‌رساند، راه خداوند باشد، ایمان شیطانی و راه تبهکاری است.

می‌شود.

این است مفهوم وحی و یا بایستی وحی چنین تفسیر شود. وحی يك حادثه و پدیده‌ای است در درون انسان که امر قدسی و خداوند خود را در گرایش بی‌نهایتی، آشکار می‌سازد و حالت ذهنی انسان دیندار را انتقال داده و ارتقا می‌بخشد.

در قلمرو چنین تجربه وحیانی است که تضاد ایمان و عقل ممکن نبوده و قابل تصور نیست زیرا انسان، در این مرحله، خدایی شده و از پرتو وحی سهم وافری دریافت کرده و تحول یافته است. ۱

مقدس مذهبی، دیکته شده و بیان گردیده است، ما در هر بحثی از مباحث کتاب حاضر، با این نوع مفهوم وحی بحث نکرده‌ایم و مطرح نساخته‌ایم. پیش از همه چیز، وحی، تجربه‌ای است عملی و گرایشی است بی‌نهایت و اشراقی است که به مغز آدمی پرتو می‌افکند و محیطی و فضایی به وجود می‌آورد که اشراق امر قدسی را در نمودهای عملی و تصویری درست و اندیشه نورانی، نمودار می‌سازد.

[در اصطلاح عرفا، چنین اشراقی را وحی نفسانی می‌نامند].

۱. البته منظور مؤلف این نیست که وحی شفاهی و مکتوب را که خداوند به وسیله امین وحی به پیامبران نازل کرده است، انکار نماید و تأثیر ارشادی و هدایتی کتابهای آسمانی و صحیفه هدایت قرآن را نادیده بگیرد. بلکه خود به چنین هدایت‌های آسمانی کاملاً معتقد بوده و به نبوت‌های تاریخ بشری ارجح می‌نهد. منظور او از استعمال و به کارگیری وحی که می‌تواند اصلاحگر ذهن آدمی و عقل و ایمان شرك‌آلود و از خود بیگانه انسان شود، همان وحی نفسانی است که در اندیشه عرفانی عارفان به ویژه اقبال لاهوری و مولانا، نیز آمده است. مترجم.

وحی، در فهم و ادراک عمومی به يك علم و اطلاع ماورای طبیعی در مورد موضوعات آسمانی که به پیامبران و رسولان داده شده است، اطلاق می شود که به وسیله امین وحی به نویسندگان کتاب مقدس یا قرآن کریم و یا دیگر کتابهای مقدس مذهبی، دیکته شده و بیان گردیده است.

اوست. نبردهای قطعی در این جنگ دایمی، پدیده های وحیانی بزرگ است که با ظهور انبیای عظام در مقاطع تاریخی متناوب، تحقق یافته اند نبرد نهایی و پیروزمندانه، آخرین پیام وحیانی خواهد بود که کجی و انحراف ایمان و عقل به طور قطع ریشه کن خواهد گردید.

مسیحیت ادعا دارد که بر پایه ی چنین وحی بی استوار شده است و ادعای آن، در معرض آزمایش عملی دایمی تاریخ است.

چنین ادعایی درباره آیین پاك اسلام نیز صادق است که با ظهور آخرین منجی بشریت (مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنین روزگاری پدید خواهد آمد و روزگار رهایی فرا خواهد رسید.<sup>۲</sup>

وحی، دو نوع است: وحی رحمانی و وحی شیطانی. آنجا که ایمان شرك آلود و عقل فاسد شده است، وحی شیطانی سیطره دارد. در نقطه مقابل، ایمان صحیح و عقل نورانی در پرتو وحی و اشراق رحمانی در سیطره امر قدسی و وحی رحمانی واقع گردیده است.

پرتو وحی رحمانی، ذهن فاسد و ایمان مخرب را می شکند و آن را در حریم قدسی و نورانی خود، وارد می کند.

### پیروزی نهایی

تاریخ ایمان، يك جنگ دایمی با ایمان فاسد و شرك آلود است و تضاد با عقل نیز، یکی از برجسته ترین علایم و نشانه های

۲. در روایتی از حضرت باقر علیه السلام آمده است: «إِذَا خَرَجَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ لِيُكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ وَيُخَسَّنَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ»؛ هنگامی که مهدی ما ظهور نماید، خداوند دست قدرت خود را بر سرهای مردم (و مغزهای ایشان) قرار می دهد تا عقلشان کامل و اخلاقشان مستحسن گردد. (کتاب تحف العقول، ص ۶۰).